



تمام مباحث اخلاق و عمل به آنها مقدمه و ابزار بندگی است

آیت الله قرهی با بیان اینکه تمام مباحث اخلاق و عمل به آنها مقدمه و ابزار بندگی است، گفت: پس بندگان خدا برای ادامه بندگی و عبدالله شدن به سپاه عقل پناه می‌برند و از سپاه جهل فرار می‌کنند.

آیت الله قرهی با بیان اینکه تمام مباحث اخلاق و عمل به آنها مقدمه و ابزار بندگی است، گفت: پس بندگان خدا برای ادامه بندگی و عبدالله شدن به سپاه عقل پناه می‌برند و از سپاه جهل فرار می‌کنند. به گزارش خبرگزاری مهر، دویست و نود و هشتمین جلسه درس اخلاق حضرت آیت الله قرهی با موضوع مراقبه (دومین جلسه مبحث «خوف و رجا») در محل مهدیه القائم المنتظر (عج) برگزار شد. در مرقومه ذیل مشروح بیانات نورانی معظم له، برای علاقمندان به رشته تحریر در آمده است:

شناخت جنود عقل و جهل، لازمه بندگی

عقلای حقیقی عالم، بندگان خدا هستند. بندگان پروردگار عالم برای ایمن بودن از همزات، شرّ شیاطین جن و انس، ظواهر دنیا، خدای ناکرده عبد شیطان شدن و خدای ناکرده عبد نفس، اعدی عدو شدن به سپاه و جنود عقل پناه می‌برند و از جنود جهل فراری هستند. خصایص بندگان حقیقی خدا این است که در وجود خودشان سپاه عقل را یک یک پیاده می‌کنند. همان سپاهی که پروردگار عالم در ابتدای خلقت، بیان فرمود: عقل را خلق کرد و جنود به او داد و جهل را خلق کرد و جنود به او داد. پس بندگان خدا برای ادامه بندگی و عبدالله شدن به سپاه عقل پناه می‌برند و از سپاه جهل فرار می‌کنند. اگر این طور است، برای این که انسان بخواهد عبد بما هو عبد و عبدالله شود، لازمه کار این می‌شود که باید هم نسبت به سپاه عقل شناخت داشته باشد، جنود عقل را بشناسد و هم آگاهی نسبت به سپاه جهل داشته باشد. اگر این حال در انسان به وجود آمد، آن وقت همه این‌ها مقدمه حرکت می‌شود؛ چون ابزار در دستش هست، به سپاه عقل پناه برده، به سپاه جهل شناخت دارد، از آن‌ها فراری است و لذا با این ابزار، تازه سیر و سلوک الی الله آغاز می‌شود.

تمام مباحث اخلاق، مقدمه و ابزار بندگی است

نکته بسیار مهمی را بیان کنم که شاید تا به حال آن را به این سبک بیان نکرده‌ام. اولیاء خدا و عرفای عظیم الشان پرده را بالا زدند و نکته‌ای را از باغ معرفت بیان فرمودند که نکته اعظم من نکته من النکات است. حتی همه مباحث اخلاق که این همه تأکید می‌کنیم: «تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ» [1]، این همه بیان می‌کنیم: اگر بخواهیم سرباز آقا جان، حضرت حجت (روحی له الفداء و سلام الله علیه) باشیم، بیان فرمودند: سربازان آقا جان، حضرت حجت (روحی له الفداء و سلام الله علیه) چند خصوصیت بارز دارند، یکی این که متخلق‌ترین افرادند؛ یعنی اگر دیگران متخلّقند، این‌ها متخلق‌ترین هستند - و یکی این است که حافظ کل قرآن هستند. عرض کردم، باز هم می‌گوییم؛ چون این قدر مهم است که باید آن قدر بگوییم که مثل نماز برایمان ملکه شود، و آن این که ولو شده روزی یکی دو آیه حفظ قرآن داشته باشید - اگر یک زمانی آن آقای خوبی‌ها به فضل و کرم و جود و لطفش، که هم کریم است و هم جواد است، عنایت و بزرگواری کرد، اسم ما بندگان روسپاه خودش را هم اجازه داد که در سربازی ثبت شود، حداقل بتوانیم در آن زمانی که ثبت‌نام برای سربازی می‌کنند، بگوییم: آقا ما این خصایص را داریم. ما اگر سرباز هم شویم، برنده‌ایم. ما نه می‌خواهیم درجه‌دارش باشیم، نه افسرش، نه چیزی. آن‌ها که واقعاً می‌توانند و مدعی هستند که خوش به سعادتشان. نمی‌گوییم انسان باید در این توقف کند، اما حال، حال خوبان عالم است که درجات عالی‌هم می‌گیرند و به تعبیر امروزی‌ها مدیران ارشد دولت مهدوی، نه نظام مهدوی هستند؛ چون این نظام، نظام مهدوی است، اما دولت مهدوی نداریم، دولت مهدوی زمان ظهور آقا جان است. خوشا به سعادت آن‌ها. حال آن‌ها حال دیگری است، نه ما می‌توانیم وصفش کنیم و نه با این اعمال دست و پا شکسته ضعیف می‌توانیم، ما فقط امید به کرم و لطف و جودش داریم «وَسَجِّتْكُمْ الْكَرَمَ» [2].

تازه این اخلاقی که این قدر داریم راجع به آن حرف می‌زنیم که خیلی مانده امثال من بیچاره متخلق شویم، مگر شوخی است، خیلی مانده که به تزکیه تن دهیم و مزکی شویم. به نظر می‌رسد که حتی تن دادن به تزکیه هم برای ما سخت شده است. آه از این نفس دون که عمر دارد می‌گذرد و نه متخلق شدیم و نه مزکی، هنوز ابزار برای بندگی را نداریم؛ چون این‌ها خودش ابزار است. خیلی درد است.

اولیاء خدا بیان می‌فرمایند: اگر انسان به تمام این سپاه عقل پناه ببرد و وجودش را به جنود عقل مزین کند و حقیقتاً از سپاه جهل فرار کند، این‌ها مقدمه بندگی خدا می‌شود که انسان عبدالله شود، بنده پروردگار عالم.

تخلیه، گام نخست

اتفاقاً در مقام مراقبه عرض کردیم که اهل مراقبه دنبال همین هستند که اگر نعوذ بالله از جنود جهل درون خودشان است، اولاً آن‌ها را از وجود خودشان پاک کنند، بیرون برانند و با آن‌ها مبارزه کنند و بعد تمام این جنود عقل؛ آن هفتاد و پنج جنودی که تبیین شد را در درون خودشان یک‌یک پیاده کنند، لذا می‌دانید در عالم اخلاق، اولیاء خدا مراحل را برای سیر و سلوک بیان کردند که مرحله نخست تخلیه است - بعدها به فضل الهی راجع به تخلیه که چیست و بعد از آن تخلیه است تا برسد به تجلیه

و حالاتش که عند الاولیاء چگونه است بیان می‌کنیم - شاید کسی بتواند جداً تمام سپاه جهل را از وجود خودش بیرون کند. اولیاء خدا نکته بسیار مهمی بیان می‌کنند، می‌فرمایند: سرزمین وجودی ما غصب دشمن است. این سرزمین وجودی ما باید برای بندگی خدا کار کند، اما یک‌یک خصایص و سپاه جهل در درون ما هست که این‌ها را باید بیرون کنیم. لذا اول تخلیه است. اگر انسان بتواند واقعاً موفق شود که دانه دانه این‌ها را از وجود خودش خارج کند، حالش یک حال خوبی می‌شود. باید این سپاه جهل را که وجود ما را عدواناً تصرف کرده، از وجود خودمان بیرون کنیم و دانه دانه بیرون بریزیم. چون بنا بوده ما عبد باشیم، الانسان بما هو انسان باشیم. بنا نبوده دست دشمن باشیم. الآن در دست دشمنیم، هم دشمن بیرونی؛ شیطان و سپاهش و هم دشمن درونی؛ اعدی عدو، نفس، لذا یک راه برون‌رفت از این و بیرون کردن و مبارزه با سپاه جهل که ما را محاصره کرده - که در اوایل این بحث بیان کردم خود شیطان را هم همین جهلش فریب داد و این نکته بسیار مهمی است - شناخت است.

علم و حکمت هم ابزار بندگی است، نه هدف

به بحث خوف و رجا رسیدیم، این که انسان باید هم خوف داشته باشد و هم رجا و بیان کردیم این خوف و رجا باید توأم با هم باشد و مثل دو کفه ترازو می‌ماند، حتی یک کدام نباید بیشتر از دیگری باشد. از وجود مقدس ابی‌عبدالله، امام جعفر صادق (صلوات الله و سلامه علیه) سؤال شد: «قُلْتُ لَهُ مَا كَانَ فِي وَصِيَّةِ لَقْمَانَ» [3] در وصیت لقمان چه بود؟ حضرت فرمودند: «قَالَ كَانَ فِيهَا الْأَعْجَابُ» در وصیت لقمان به فرزندش نکات عجیبی است. «وَ كَانَ أَعْجَبَ مَا كَانَ فِيهَا أَنْ قَالَ لِابْنِهِ خَفِ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خِيفَةً لَوْ جِئْتَهُ بِيَرِّ الثَّقَلَيْنِ لَعَذَّبَكَ وَ أَرْجَى اللَّهَ رَجَاءً لَوْ جِئْتَهُ بِثَنُوبِ الثَّقَلَيْنِ لَرَحِمَكَ». «ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع كَانَ أَبِي يَقُولُ» یعنی وجود مقدس امام باقر (صلوات الله و سلامه علیه) فرمودند: «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ عَبْدٍ مُؤْمِنٍ إِلَّا [وَأَ] فِي قَلْبِهِ ثُورَانِ ثُورٌ خِيفَةٍ وَ ثُورٌ رَجَاءٍ لَوْ وَرَنَ هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَى هَذَا وَ لَوْ وَرَنَ هَذَا لَمْ يَزِدْ عَلَى هَذَا»

اولاً راجع به «اعجاب» هم آن مرد الهی ملا محسن فیض کاشانی (اعلی الله مقامه الشریف)، آن عارف بالله بحث لغتی آن را تبیین فرمودند و هم امام راحل عظیم‌الشأن (اعلی الله مقامه الشریف) در کتاب اربعین خودشان بیان فرمودند که الآن به آن بحث ورود پیدا نمی‌کنم. بحث تخصصی است.

حضرت لقمان (علي نبينا و آله و عليه الصلوة و السلام)، اگر نبی نبوده باشد، حداقلش این است که حکیم بوده است. حکمت، آن درجه تعالی از ابزار برای بندگی خدا است. حتی اخلاق و تزکیه، ابزار برای بندگی خداست که ما یاد بگیریم بنده خدا شویم. اگر وجودمان را از همه پلشتی‌ها و زشتی‌ها خالی کردیم و به سپاه جهل شناخت پیدا کردیم؛ یعنی به مقام تخلیه که اول مقام است، رسیدیم، بعد در وجودمان به سپاه عقل پناه بردیم، که همه آن‌ها عامل می‌شود برای متخلّق‌ترین افراد شدن، تازه با این ابزارها که در دستمان است، راه را برای بندگی پیدا می‌کنیم. لذا یکی از ابزارها علم است و ابزار دیگر حکمت و إلا نه علم و نه حکمت، هیچ‌کدام هدف نیستند. هدف، فقط بندگی است. این‌ها که ما می‌خوانیم سواد است، این‌ها که هیچ، علم بما هو علم را عرض می‌کنم. خود علم بما هو علم هم هدف نیست.

اگر انسان توانست از جنود جهل فرار کند و به جنود عقل پناه ببرد، وجودش را به جنود عقل مزین کند و عاقل حقیقی «العَقْلُ مَا عَيْدَ بِهِ الرَّحْمَنُ» [4] شود، بعد از آن خود را به علم مزین می‌کند. پس معلوم است مرحله به مرحله راه زیادی است. خوش به سعادت آن‌ها که می‌توانند، راه تزکیه را بلد شدند و رفتند. ما چه کنیم؟ ما می‌خواهیم، از آن طرف نمی‌توانیم، سرزمین وجودیمان تحت اختیار جنود جهل است. محاصره کردند که هیچ، نفوذ پیدا کردند و این سرزمین وجودی را غصب کردند. حالا انسان این‌ها را از وجود خودش دانه دانه ترک کند، خیلی راه است، عزیز دلم! مگر خودشان یک لطفی کنند، به تعبیری با یک میانبر یک جوری دستمان را بگیرند و ما را ببرند.

تازه این مراحل را برویم، به علم بما هو علم می‌رسیم؛ چون علم حجاب نیست. عرض کردم دو نوع علم است، یک علم کلیت است که سواد هم هست «العلم حجاب الاکبر» [5]، یک علم هم علم حقیقی است، «الْعِلْمُ ثَوْرٌ» [6]. ولو نسبت به او به صورت جزء محسوب شود، اما حقیقت است و آن «الْعِلْمُ ثَوْرٌ» بیان می‌شود.

آیا می‌شود علم، نور باشد، در نور، ظلمت هم باشد؟ ایداً، چون حجاب یعنی ظلمت، حجاب یعنی سپاه جهل. مگر می‌شود کسی علم داشته باشد، حجاب باشد؟ منظور از «العلم حجاب الاکبر» این‌ها نیست، منظور همان سواد است.

این هم که اولیاء خدا بیان کردند: اگر وقتی انسان بعضی از مراحل را طی می‌کند، یک جا توقف کند، برای او حجاب می‌شود، اعظم می‌گویند: این را برای مبتدی‌ها بیان می‌کنند - البته امثال من که مبتدی هم نیستیم - می‌فرمایند: آن‌هایی که رفتند، می‌دانند وقتی انسان به علم حقیقی رسید، «الْعِلْمُ ثَوْرٌ يَقْذِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ» دیگر اصلاً توقف ندارد - این‌ها همه نکته است که اولیاء خدا بیان فرمودند، روی این‌ها تأمل کنید -

مگر می‌شود کسی با علم، آن علم که نور است، حرکت کند، بعد بگوید: «العلم حجاب الاکبر»، علم حجاب اکبر است؟ خیر، آن را برای مبتدی‌ها می‌گویند که اگر یک زمانی به یک جایی رسیدند، یک پرده‌ای، نیم پرده‌ای، بالا رفت، یک چیزی را متوجه شدند، خیلی به وجد نیایند، تصوّر نکنند بلکه دیگر تمام شد، این آخرش است. برای آن‌ها می‌گویند که این می‌رود تا حکمت و حتی خود حکمت هم ابزار است.

پس تمام عالم ابزار بندگی خداست، حتی علم و حکمت. این‌ها هدف نیستند. این‌ها ابزارند. معلوم است هرکس با علم جلو برود و به حکمت برسد، بنده‌تر می‌شود. او تازه می‌فهمد بندگی پروردگار عالم یعنی چه. تازه بندگی پروردگار عالم را درک می‌کند.

رسیدن به نفس مطمئنه و اجازه برای داخل شدن در بندگی

یکی از آن کسانی که به وسیله حکمت، دائم به فرزندش- به ظاهر به فرزندش اما در حقیقت برای همه عالم - توصیه می‌کرد، حضرت لقمان حکیم(علي نبينا و آله و عليه الصلوة و السلام) است. او دائم به بندگی دعوت کرده است، دائم تذکار داده که مراقب باشید، مواظب باشید، مراقبه دائم را جدی بگیرید.

این نکته هم از آن نکاتی است که اهمیت بسیاری دارد. اولیاء خدا تذکار دائمی را عامل برای دور شدن از حجاب در بندگی می‌دانند. این که می‌گویند: انسان باید تا آخرین لحظه عمر، مراقبه داشته باشد، این است.

می‌دانید چرا می‌گویند: آن لحظات آخر هم حتی حضرات معصومین(علیهم صلوات المصلین) بالای سر می‌آیند؟ چون در حال سكرات، خیلی مواقع امکان دارد انسان در حال جان دادن تنها باشد، کسی نباشد به او تلقین کند، بگوید: بگو «لا اله الا الله، محمد رسول الله» و دینش را مجدداً برایش القا کند، لذا حضرات معصومین(علیهم صلوات المصلین) برای به خصوص آن‌هایی که یک عمر مراقب بودند بندگی کنند یا حداقل در راه بندگی قدم بردارند، می‌آیند.

نکته عجیبی است که ما خیلی نباید راجع به این موضوع‌ها فکر کنیم، اولیاء خدا یک چیزهایی متوجه می‌شوند که ما نمی‌فهمیم و امکان دارد یأس برای ما به وجود بیاورد. می‌دانید نفس مطمئنه در اوج است. این قدر مهم است که پروردگار عالم خطاب به نفس مطمئنه بیان می‌کند: «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي» [7]. تازه اولیاء خدا می‌گویند: اگر به آن مقام رسیدیم، تازه پروردگار عالم امضا می‌کند و اجازه می‌دهد که در بندگی داخل شویم، «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي»؛ یعنی یک عمر تصور می‌کردیم بندگی خدا را می‌کنیم، اما فهمیدیم بنده خدا نیستیم. اما لطف خدا این است که می‌گوید: چون داری در این راه قدم برمی‌داری که بنده من شوی، همین قدر که تو قدم برمی‌داری، من می‌پذیرم.

جدی چقدر نفس مطمئنه داریم؟! مثل امام راحل(اعلي الله مقامه الشریف) که می‌داند دارد می‌رود، امام که این طور نبود که بخواهد نعوذ بالله چیزی را خلاف بگوید، اما معمولاً می‌گویند آن لحظات آخر یا وصیت‌نامه طرف، نشان می‌دهد طرف چگونه بود. امام بیان فرمودند: با دلی آرام و نفسی مطمئن. امام راحل عظیم الشان(اعلي الله مقامه الشریف) با این حال رفت.

چقدر نفس مطمئنه داریم؟ تازه وقتی به نفس مطمئنه برسی، خطاب می‌شود: «يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ، ارْجِعِي إِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً» [8]؛ چون در راه سیر و سلوک بندگی، بالاترین مقام، مقام رضا است. تازه این همه انجام بدهد، نفس مطمئنه جلو بیايد، به مقام رضا برسد، تازه به او می‌گویند: «فَادْخُلِي فِي عِبَادِي» تازه در بندگان قرار می‌گیرد. معلوم می‌شود لطف و عنایت خداست، ما می‌خواهیم ولی معلوم نیست. آیا ما عبدالله هستیم؟ خیلی سخت است.

اهمیت نماز اول وقت

پس خود حکمت هم ابزار است. از حضرت صادق القول و الفعل(صلوات الله و سلامه علیه) سؤال شد: در وصیت لقمان چه بود؟ حضرت فرمودند: شگفتی‌هایی بود که اصلاً نمی‌شود تبیین کرد، «الاعاجیب». بعد حضرت فرمودند: عجیب‌ترین آن‌ها این بود که به پسرش بیان فرمود - «یا بُتَيَّ» خطاب به همه است. آیت‌الله احمدی میانجی(اعلي الله مقامه الشریف) می‌فرمودند: همه مردم فرزند معنوی حکیم هستند. لذا «یا بُتَيَّ» شاید خطاب به من و تو و دیگری است، فقط خطاب به پسر خودش نیست، این را این طور نگیریم. بترس از خدای عزوجل، آن هم ترسیدنی که اگر به اندازه همه انس و جن (ثقلین) طاعت داشتی - عرض کردیم این‌ها ابزار است. اگر کسی بگوید: من رذائل و زشتی‌ها و پلشتی‌ها را از خودم دور کردم، سرزمین وجودیم را که اعداء غصب کرده بودند، هم از شیطان و هم از نفس دون پس گرفتم و حالا آن را به سپاه عقل مزین کردم، که عقلای حقیقی همین هستند، بعد به علم و حکمت رسیدم و بعد تصور کند مطلبی هست، خیر هیچ ندارد - بدان هر آینه عذاب پروردگار عالم وجود دارد و امکان دارد خدا عذابت کند. از آن طرف هم اگر به اندازه جن و انس یعنی تمام عالم، گناه کرده باشی، چنان امید به پروردگار عالم، رجا در وجودت باشد که امید به بخشش داشته باشی.

به یک تعبیری این مطلب جمع ضدین است و جمع ضدین محال است. از یک طرف، عالم حالی باشد که بترسم و یک لحظه امید به هیچ عمل نیکی نداشته باشم، امید به همین روضه‌ها، پای این درس اخلاق نشستن‌ها که چقدر به ما سفارش کردند در باب تزکیه، حضور مهم است و ... نداشته باشم. پس چه کنم؟ چرا نماز بخوانم؟ تکلیفی که به من بیان کردند: «إِنْ قَبِلْتَ قَبْلَ مَا سَوَاهَا وَ إِنْ رَدَّتْ رَدَّ مَا سَوَاهَا» [9]. این قدر راجع به عشق به عبادت بیان کردند و فرمودند: اگر کسی خواست خودش را محک بزند و ببیند عاشق بندگی و عبادت است یا نه، دو جا خودش را بهتر می‌تواند محک بزند، یکی این که در خلوت چقدر عاشق به عبادت است که روایاتی راجع به خلوت در بندگی داریم و یکی هم بیان می‌فرمایند: ببینید موقعی که امر به عبادت می‌کنند، آیا اول وقت برایش اهمیت دارد یا نه مثلاً می‌گوید حالا بگذار باشد برای بعد، حالا کار دارم و ... هرکس خودش می‌تواند خودش را محک بزند، ببیند واقعاً چقدر بندگی و عشق به عبادت در وجودش هست. وقتی اذان گفتند، آیا اول وقت دلم برای نماز پر می‌کشد یا نه، می‌گویم: حالا یک ساعت دیگر می‌خوانم.

بعد از چهل امام عظیم الشان(اعلي الله مقامه الشریف)، کنگره‌ای راجع به عبادت از دیدگاه امام بود. یکی از همین آقایان مسئول، یکی از سخنران‌ها بود، گفت: محضر امام بودیم، سران قوا، مسئولین و فرماندهان جنگ هم بودند، مسئله مهم و حیاتی راجع به تصمیم‌گیری راجع به جنگ بود - در آن زمان به خاطر ناراحتی قلبی امام عظیم الشان، حتی در دستشویی هم برای ایشان زنگ گذاشته بودند که اگر یک موقع قلبشان درد آمد، زنگ بزنند - در اوج بحث دیدیم آقا بلند شد. ایشان بیان می‌کند: ترسیدم، گفتم: آقا چیزی شده، فرمودند: نه، وقت نماز است. درست در اوج بحث، نه صدای اذانی شنیدیم، نه امام ساعتی نگاه کرد، یکدفعه دیدیم امام بلند شد. بنده خدا این گونه است. حالا بنده و امثال من می‌گوییم: بگذار بحث تمام شود، بعد می‌خوانیم، حالا وقت برای نماز هست. آن هم یک امر حیاتی برای مملکت، نه یک بحث علمی یا طلبگی و ... متأسفانه

در دانشگاه، درست ساعت نماز کلاس می‌گذارند، می‌گویند: اجبار است، نمی‌شود تنظیم کرد، همه برنامه‌ها را به هم می‌ریزد! این‌ها بهانه است؛ چون فصول مشخص است، بهار و تابستان یک حالت دارد، پاییز و زمستان یک حالت دارد، وقت اذان بر اساس فصول معلوم است، اگر کسی بخواهد تنظیم کند، می‌تواند. می‌گوید: در اوج این بحث، دیدیم امام بلند شد. خود این آقا گفت: من تازه آنجا بعد از 50 سال عمرم اهمیت نماز را فهمیدم. این عشق به عبادت است.

لذا انسان در دو حال می‌تواند بفهمد واقعاً چقدر به بندگی خدا علقه دارد، خودش، خودش را محک بزند، یکی در خلوت و یکی هم وقتی به او اجازه می‌دهند. اذان، اذن خداست، وقتی الله اکبر می‌گوییم، قاعده این است که پشت سر ما ملائکه‌الله، الله اکبر بگویند - البته این برای انساها‌ی کامل است - امام صادق(صلوات الله و سلامه علیه) می‌فرمایند: چون ملائکه، خدام مؤمنین هستند «لَا إِلَهَ إِلَّا الْمَلَائِكَةُ خُدَامُ الْمُؤْمِنِينَ» [10]. پشت سر او نماز می‌خوانند. چون انسان خلیفه‌الله است و اجازه دارد با این کیفیت با پروردگار عالم به نمایندگی از همه نماز بخواند.

لذا شما در فرادا هم که نماز می‌خوانی، می‌گویی: «ایاک نعبد و ایاک نستعین» ما تو را عبادت می‌کنیم و از تو یاری می‌جوییم. چرا متکلم مع الغیر می‌آوریم؟ «نعبد» می‌گوییم، «اعبد» نمی‌گوییم. فرادا نماز می‌خوانیم اما چرا این‌گونه می‌گوییم؟ شاید بگویید بر اساس این است که وارد شده و تعبدی است، بلکه یک بُعدش این است و یک دلیل این که چون حمد و سوره است، باید به همان سبک خواند. این کاملاً درست است، اما این ظاهر است؛ چون می‌دانید ما حتی در باب ظواهر، داریم که هفت ظاهر است و هفتاد بطن. اگر کسی در همین ظاهر اولیه گیر کند که بدیخت است. طرف در همین ظاهر اولیه گیر کرده، برای او باید هم همین استدلال را کرد، درست هم می‌گوید، دستت را هم باید بالا ببری و تسلیم شوی، بگویی: بلکه، آقا شما درست می‌فرمایید، همین است. اما یک بعدش که اولیاء حسب روایات شریفه پرده را بالا زدند، این است که موضوع چیز دیگر است. یکیش این است که من و شما بنده خداییم.

شاهین‌های ترازوی خوف و رجا باید درست روبروی هم باشند

آن وقت این انسان این همه عبادت کرده که بیاید در مقابل پروردگار عالم بگوید: اصلاً هیچ عبادت نکردم و بترسد. از آن طرف این همه گناه کرده، بگوید: من امید به رحمت خدا دارم، چطور می‌شود؟! این که جمع ضدین است. بعد حضرت فرمودند: پدرم امام باقر(علیه الصلوٰة و السلام) فرمودند: همانا بنده مؤمن، مؤمن نیست مگر این که در قلبش دو نور است، یکی نور ترس از این که از خدا دور شود، عملش چیزی نباشد و یکی نور امید. اگر این یکی وزن شود، به آن چیزی افزون نمی‌شود و اگر آن وزن شود، به این چیزی افزون نمی‌شود؛ یعنی مساوی هستند. لذا در مقام خوف و رجا می‌گویند: ترازوی وجود انسان این‌طور باشد که هر دو حال یکی باشد. این معلوم است که ممارست می‌خواهد، تمرین می‌خواهد؛ چون بعضی‌ها گاهی یا خیلی امید دارند یا خیلی خوف دارند.

آن مرد الهی، سلطان‌العارفین، ملا فتحعلی سلطان‌آبادی(اعلی الله مقامه الشریف) تعبیر بسیار زیبایی را داشتند، می‌فرمودند: مثل دو پا می‌ماند که اگر یکی کوتاه‌تر باشد، مثل کسانی که نقص عضو دارند، لنگ می‌زند اما دو پا که میزان باشد، شما راحت حرکت می‌کنید. در حرکت سیر به پروردگار عالم؛ سیر و سلوک برای بندگی حتماً نیاز به این است که این شاهین‌های ترازوی خوف و رجا درست روبروی هم باشد. اگر یکی زیاد باشد، نمی‌شود. معلوم است کار دارد. اگر کسی این حال را داشت، برنده است.

شناخت خوف و رجا حقیقی و کاذب

حال، چه کنیم که این‌طور باشیم؟ اولین مسئله را در این جلسه بیان می‌کنم تا جلسات بعد به فضل الهی بیشتر توضیح دهیم. چون بحث ما طوری است که آرام آرام باید جلو برویم. بیان کردیم اخلاق، باید اخلاق علمی باشد. بدانیم دانه دانه از کجا باید شروع کنیم، چه سبک و سیاقی باشد و ...، لذا حوصله می‌طلبید. به تعبیر دیگری که اولیاء خدا می‌گویند، انسان در این قضیه باید اجتهادی کار کند که بداند به چه سبک و سیاقی باید حرکت کند.

اولین گام برای این که این دو حال خوف و رجا وزنشان یکسان شود - که خیلی هم تمرین می‌خواهد - این است که چه در خوف و چه در رجا علم به این داشته باشیم که رجا بیجا و خوف بیجا نداشته باشیم، از آن طرف رجا حقیقی و خوف حقیقی داشته باشیم. یعنی برای ما تبیین شود، همان‌طور که روایات شریفه و اولیاء خدا برای ما تبیین فرمودند که کدام رجا، رجا حقیقی است و کدام رجا کاذب است.

اگر انسان با این حال جلو برود، آن موقع خوب بلد است که با این ابزاری که در دستش هست کار کند. چون همه این‌ها را هم بداند، ابزار است. یک گوشه ذهنمان بسپاریم، بدون این ابزار نمی‌توانیم جلو برویم. لذا اتفاقاً باید علم به این ابزار داشته باشیم. هرکس که مزکی شد و متخلق به اخلاق الهی شد، ولو متخلق‌ترین انسان‌ها، او دارای ابزار است؛ یعنی الآن ابزاری در دستش است، اوج نیست. حتی بصیرت حقیقی در تزکیه حقیقی است، این است.

اصلاً این که پروردگار عالم بیان فرموده: «إِنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ» [11]، چرا گرامی می‌شوند؟ خود گرامی شدن عندالله تبارک و تعالی است. «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» [12] معلوم است کرامت در تقوا است، اکرم شدن در اتقا است. خود این کرامت و اکرم بودن که از باب اتقا به وجود می‌آید، این است که کرامت می‌کنند او را در بندگی می‌برند. یعنی خود این هم باز ابزار است.

خیلی مهم است؛ چون همه ما را به تقوا دعوت می‌کنند. این قدر تقوا مهم است و تأکید شده که خطیب نماز جمعه باید حداقل در یکی از خطبه‌هایش خودش و مخاطبین را به تقوا دعوت کند. «اوصیکم و نفسی بتقوا الله». اما این که این قدر مهم است، خودش هم ابزار است. معلوم است، عزیز دلم! خیلی کار داریم. پس انسان باید شناخت به خوف و رجا حقیقی و خوف و

رجای کاذب داشته باشد.

آقاجان، قلوب محبتینش را به سمت قبر جدّ مکرّمش برده است

حال و هوا، الان حال و هوای کربلا است. دل‌ها در این روزها جای دیگری است. به خصوص که دائم نشان می‌دهند. این همان حرارتی است که پروردگار عالم در قلوب قرار داده است. می‌خواهند این را سرد کنند؟ مگر می‌شود. داعش کیست، و داعش چیست؟ مگر نبود که یک زمانی بنی‌العباس دست قطع می‌کردند. نوشتند دست پیرزنی را قطع کردند، سال بعد آمد دست دیگرش را آورد قطع کنند، آن کسی که مجری بود پنهانی به او گفت: تو پیرزنی، بدون دست می‌خواهی چه کنی، بخواهی کار کنی باید بیایند کارهایت را انجام بدهند؟ گفت: می‌خواهم بگویم: حسین جان! می‌خواهم بیایم. دست دیگرش را هم قطع کرد. جالب است، نوشتند سال دیگر هم آمد، اتفاقاً زمانی که آمد دوباره همان مجری بود، گفت: تو هنوز زنده‌ای پیرزن؟ گفت: بله، گفت: تو که دیگر دست نداری، گفت: می‌شود بروی بگویی اگر امکان دارد یک پایم را هم قطع کنند، من برای حسین بروم؟ بعد نکته‌ای که بیان کرده جالب است، گفته بود: ما نمی‌خواهیم پرچم ابی‌عبدالله (علیه الصلوة و السلام) بر زمین باشد.

این روزها این‌قدر رفتند. نمی‌دانم امسال چه شده، چه حالی است که اصلاً انسان ناخودآگاه تصمیم به رفتن می‌کند. نه این که تلویزیون تبلیغ می‌کند، اصلاً امسال طور دیگری است. معلوم است امسال آقاجان قلوب محبتینش را به سمت قبر جدّ مکرّمش برده است. اصلاً حال و هوایی است، بعضی‌ها هم که بالاخره به دلایل و براهین و مسائلی که دارند فعلاً نمی‌توانند بروند، تماس می‌گیرند یا با هم هستیم، صحبت می‌کنند، خصوصاً این جوان‌ها دیوانه‌وار می‌گویند: نمی‌دانیم چه کنیم. ماندند چه کنند. حسین جان! قربانت بروم یا اباعبدالله!

من به یکی از این جوان‌ها که می‌خواست بروم، گفتم: آقا امسال فرق می‌کند، درست است که معمولاً موکب‌ها دعوت می‌کنند می‌گویند: بیایید. اما این‌هایی که از اهل جماعت و جاهای دیگر آمدند، داعش ملعون، این بازوی یهود، وهابیت ملعون و تکفیری‌ها حمله کردند، این‌ها بیان می‌کنند: موکب‌ها پر است، جا نیست و مطالب دیگر امکان دارد این هجوم جمعیت غذا کم باشد مثل سال‌های پیش نیست، جا نداشته باشید، یک کیسه خوابی چیزی بردارید، گفت: آقا! ما آنجا برویم بگذار سرما بخوریم، پایمان کبود بشود، گرسنگی و تشنگی بکشیم، تازه اگر یک مقدار هم بچشیم تازه گرسنگی بچه‌های اباعبدالله نمی‌شود. چه کرده حسین (علیه الصلوة و السلام)؟ آقاجان! یا اباعبدالله! چه کردی؟ مثل این که دومرتبه عاشورا شروع شد.

چه کربلاست امروز چه پربلاست امروز

سر حسین مظلوم به نیزه‌هاست امروز

مثل این که اربعین که می‌شود تازه داغ را تازه می‌کند. ببینید چقدر این جمعیت چندین میلیونی مهم است. حج با آن عظمت خیلی جمعیت زیاد باشند، سه و نیم الی چهار میلیون نفر هستند که این‌قدر هم نمی‌شود. اما فقط بیش از 20 میلیون از خود عراق و این طرف و آن طرف آمدند. از ایران تا حالا قریب به 1 میلیون و 300 هزار نفر رفتند. پشت مرزها پر است، می‌گویند: آقا برگردید. اصلاً بعضی‌ها همین امروز تصمیم گرفتند. یک دفعه گفت: دیگر نمی‌توانم بمانم باید بروم. مثل این که حسین می‌کشد، می‌گوید: بیا. به مردم می‌گویند: نیایید، اما این‌ها متوجه نمی‌شوند چه کسی می‌گوید، بیا چه کسی می‌گوید نیا. یکی دیگر دارد ما را می‌کشد می‌برد. همه دارند کربلا می‌روند. این همه جمعیت یک کوچکترین شعار دادند، باعث شد وزیر دفاع آمریکا سراسیمه به بغداد بیاید، می‌ترسند. خون ابی‌عبدالله چه کرده؟! لذا امام فرمودند: این محرم و صفر است که اسلام را زنده نگه داشته است، امام فرمودند: این عاشوراست، یا این محرم است، لذا بعضی‌ها اشتباه نکنند، نگویند که ما باید عزاداری‌ها را کم کنیم. اتفاقاً امام فرمودند: محرم و صفر.

سعی کن این دو ماه محرم و صفر مشکی بیوشی. نذر کن که بیوشی. وقتی نذر کنی، می‌پوشی. این تیر در چشم دشمن است. یک چیزهایی را ما ظاهرش را می‌بینیم اما یک باطنی دارد. عزاداری‌ها باید زیادت‌تر شود، چه کسی گفته باید این‌ها کم شود. چرا بصیر نیستیم؟ چرا ما یک موقع یا افراط می‌کنیم، یا تفریط؟ بحث وحدت یک بحث است. یک عده می‌گویند: شاید لعن زیارت عاشورا هم ...، چه کسی این حرف را زده؟ اصلاً بدون لعن زیارت عاشورا شما نمی‌توانید زیارت عاشورا را بیان کنید. انسان نباید علن بگوید، امام المسلمین گفته باید مراقب بود، همه این‌ها درست است، به خصوص فحاشی که خیلی زشت است، نباید بیان کرد، اما هوشیار باشیم یک موقع این طرفی نیافتیم، طور دیگری نشود.

امام عظیم‌الشأن (اعلی الله مقامه الشریف) که خودش منادی وحدت بود، فرموده بود: باید فقط شیعه اثنی عشری باشد که گوسفند را ذبح کند. و الا امام می‌گفت: آن هم اشکال ندارد. لذا این حرارت عزاداری را از دست ندهیم. وزیر جنگ مطیع صهیونیست را به بغداد کشاند. قربانت بروم حسین. چیست این که همه مردم می‌آیند؟ چیست که این مردم، عمر و وقتشان را می‌گذارند. شما فکر می‌کنی وقت را گذاشتی، اگر بدانیم و پرده بالا بروم، ما که نمی‌دانیم، اما اولیاء گفتند اگر بدانیم آن طرف چه خبر است، ما هم سراسیمه می‌شویم. عمر چیست؟ وقت چیست؟ همه برای حسین فاطمه است. عالم به فدای ابی‌عبدالله.

«السلام علیک یا اباعبدالله»

این چیست که تا به ابی‌عبدالله (علیه الصلوة و السلام) سلام می‌دهی این قلب‌ها می‌تپد و این اشک‌ها جاری می‌شود. یک سلام داریم می‌دهیم، چیست؟ چه کرده؟ کدام دشمنی می‌تواند با این مبارزه کند؟! اتفاقاً حماقت کردند. این که امام المسلمین، نائب امام زمان هم فرمودند که امسال پرشورتر باشد، برای این است که این‌ها حماقت کردند، نفهمیدند هر چه بیشتر این‌ها بیایند، حرارت بیشتر می‌شود.

چیز است که در مستند نشان می‌دهد نصاری می‌آیند. عجیب است مواقعی بودایی‌ها در هند با مسلمانان درگیری دارند، اما

بودایی می‌گوید: من هم می‌آیم. با بودایی مصاحبه کردند، گفتند: شما برای چه؟ می‌گوید: آخر شما نمی‌دانید حسین کیست. مگر گاندی نگفت: مبارزه من از حسین است. چه کرده که عالم را به هم ریخته است. مگر فقط ما شیعیانیم؟ فقط ما یک افتخار داریم، آن هم این که می‌گوییم: حسین جان! از بچگی مادر شیر داد، اشک ریخت و این محبت را در درون ما قرار داد. مادر ما را در بغل گرفت، در روضه آمد، ما گریه می‌کردیم، سینه به دهان ما گذاشت، ما را آرام کند، خودش اشک می‌ریخت، ما هم با همان حال شیر می‌خوردیم. ما آن شیری که توأم با اشک برای حسین فاطمه است، نوشیدیم، لذا مگر می‌توانیم تحمل کنیم؟! «الستامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَزْوَاجِ الَّتِي حَتَّ بِفَتَائِكَ عَلَيْكَ مِثِّي سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا بَقِيَتْ وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِثِّي لِزِيَارَتِكُمُ السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ»

پی نوشتها:

- [1]. بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج: 58، ص: 129
- [2]. من لا يحضره الفقيه، ج: 2، ص: 616
- [3]. الكافي (ط - الإسلامية)، ج: 2، ص: 67
- [4]. قاموس قرآن، ج: 5، ص: 28
- [5]. شرح أصول الكافي (صدرا)، ج: 3، ص: 440
- [6]. مصباح الشريعة، ص: 16
- [7]. فجر / 29
- [8]. فجر / 27 و 28
- [9]. منهاج البراعة في شرح نهج البلاغه (خوئی)، ج: 12، ص: 321
- [10]. الكافي (ط - دارالحديث)، ج: 3، ص: 89
- [11]. حجرات / 13
- [12]. اسراء /